کتاب برگزیدهٔ سال ۸۲

پیام امام

امیرالمؤمنین (علیه السلام)

شرح تازه و جامعی بر نهج البلاغه

جلد هفتم

آیت الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان

بخش دوم

وَ ٱلْهِجْرَةُ قَائِمَةٌ عَلَىٰ حَدِّهَا ٱلْأَوَّلِ. مَا كَانَ لِلّٰهِ فِي أَهْلِ ٱلْأَرْضِ حَاجَةٌ مِنْ مُسْتَسِرِّ ٱلْإِمَّةِ وَ مُعْلِنِهَا. لَا يَقَعُ ٱسْمُ ٱلْهِجْرَةِ عَلَىٰ أَحَدٍ بِمَعْرِفَةِ ٱلْحُجَّةِ فِي ٱلْأَرْضِ. فَمَنْ عَرَفَهَا وَ أَقَرَّ بِهَا فَهُوَ مُهَاجِرٌ. وَ لَا يَقَعُ ٱسْمُ ٱلْإِسْتِضْعَافِ عَلَىٰ مَنْ بَلَغَتْهُ ٱلْحُجَّةُ فَسَمِعَتْهَا أُذُنُهُ وَ وَعَاهَا قَلْبُهُ.

إِنَّ أَمْرَنا صَعْبٌ مُسْتَصْعَبٌ، لَا يَحْمِلُهُ إِلَّا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ ٱمْتَحَنَ ٱللهُ قَلْبَهُ لِلإِيمَانِ، وَ لَا يَعِي حَدِيثَنَا إِلَّا صُدُورٌ أَمِينَةٌ، وَ أَحْلَامٌ رَزِينَةٌ.

أَيُّهَا ٱلنَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ ٱلْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا، وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ قَوْمِهَا.

ترجمه

هجرت بر همان وضع نخستین خود باقی است! خداوند به کسانی که در روی زمین زندگی می‌کنند؛ خواه ایمانشان را پنهان نمایند یا آشکار سازند نیازی ندارد. (و اگر دستور به هجرت داده به مصلحت اهل ایمان است که بتوانند در برابر دشمن قوی شوند) و نام هجرت بر کسی اطلاق نمی‌شود مگر اینکه حجّت خدا را بر روی زمین بشناسد. آنها که حجت خدا را بشناسند و به او ایمان آورند مهاجرند (هر چند ظاهراً سفری نکرده باشند) و نام مستضعف بر کسی که حجت به او رسیده و گوشش آن را شنیده و قلبش آن را حفظ کرده نهاده نمی‌شود. (بدانید) شناخت موقعیت ما کاری است بس دشوار که جز بندهٔ مؤمنی که خداوند قلبش را به وسیلهٔ ایمان آزموده است آن را پذیرا نمی‌شود و احادیث ما

افراد ضعیف و نادانی که توان پذیرش آن را نداشتند حضرت را (نَعُوذُ بِاللهِ) به دروغ گفتن متهم کردند.

نمونه‌ای از این مقامات در قسمت آخر همین خطبه آمده است که به یقین همه توان درک و تحمل آن را ندارند.

رابطهٔ این بخش خطبه با آنچه امام علیه السلام دربارهٔ مسئلهٔ هجرت بیان فرمود این است که مهاجران برای معرفت امام زمان خود باید سینه‌ای وسیع و روحی گسترده و فکری پرمایه داشته باشند تا بتوانند از این چشمه‌های پرفیض الهی بهرهٔ کافی ببرند.

سپس در سومین و آخرین نکته، خطاب به عموم مردم می‌فرماید: «ای مردم از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید، زیرا من به راههای آسمان از راه‌های زمین آشناترم (آری بپرسید) پیش از آن که فتنه و فساد سرزمین شما را همچون شتر لجام گسیخته لگد مال کند (و سایه شوم خود را همه جا بگستراند) و عقلهای مردم را برباید»؛ **(أَيُّهَا ٱلنَّاسُ، سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ ٱلْأَرْضِ، قَبْلَ أَنْ تَشْغَرَ[1] بِرِجْلِهَا فِتْنَةٌ تَطَأُ فِي خِطَامِهَا،[2] وَ تَذْهَبُ بِأَحْلَامِ[3] قَوْمِهَا).**

این سخن از همان احادیث صعب و مستصعب است که ناآگاهان به مقامات معصومین آن را بر نمی‌تابند؛ ولی بارها علی علیه السلام آن را فرموده و به هر سؤالی از هر کس پاسخ داده است.

---

۱. «**تشغر**» از «**شغور**» بر وزن «**شعور**»، معانی مختلفی دارد از جمله معنای هجوم است که مناسب با جملهٔ بالاست و نیز از معانی آن بلند کردن و بالا بردن است و بالا بردن پا به معنای شروع حرکت است؛ یعنی پیش از حرکت فتنه.

۲. «**خطام**» به معنای «**زمام**» و دهنهٔ شتر و مانند آن است و جملهٔ «**تَطَأُ فِي خِطَامِهَا**» کنایه از این است که آن فتنه همچون شتر افسار گسیخته همه جا لگدمال می‌کند.

۳. «**احلام**» جمع «**حُلُم**» بر وزن «**نهم**» به معنای عقل است و گاه به معنای خواب و رؤیا نیز آمده است و در اینجا مراد، معنای اوّل است.

جالب اینکه این سخن تنها در منابع شیعه نیامده است؛ دانشمندان اهل سنّت نیز از آن حضرت نقل کرده‌اند؛ یحیی بن سعید بن مسیّب مطابق نقل «الاستیعاب» می‌گوید: «**مٰا کٰانَ أَحَدٌ مِنَ النّٰاسِ یَقُولُ سَلُونی غَیْرَ عَلیِّ بنِ أَبی طٰالِبٍ رَضِیَ اللّٰهُ تَعٰالیٰ عَنْهُ**؛ از مردم جملهٔ «هر چه را می‌خواهد از من بپرسید» بر زبان جاری نکرد جز علی بن ابی‌طالب».[۱]

در همان کتاب از ابوالطفیل نقل می‌کند که من، علی علیه السلام را دیدم خطبه می‌خواند و می‌گفت: «**سَلُونی فَوَاللّٰهِ لاٰ تَسْئَلُونی عَنْ شَیْءٍ إلاّ أَخْبَرْتُکُمْ ؛ وَ سَلُونی عَنْ کِتٰابِ اللّٰهِ فَوَاللّٰهِ مٰا مِن آیَةٍ إلّا وَ أَنَا أَعْلَم أَبِلیلٍ نُزِلَتْ أَمْ بِنَهٰارٍ أَمْ فی سَهْلٍ أَمْ فی جَبَلٍ** ؛ هر چه می‌خواهید از من سؤال کنید، به خدا سوگند از چیزی سؤال نمی‌کنید مگر اینکه پاسخ آن را به شما می‌گویم، از قرآن از من بپرسید به خدا قسم من می‌دانم کدام آیه در شب نازل شد و کدام در روز و کدام در دشت و کدام در کوه».[۲]

در حدیثی از عبدالله بن عباس در همان کتاب استیعاب آمده است که می‌گوید: «**وَاللّٰهِ لَقد أُعْطِیَ عَلیُّ بْنُ أَبی طٰالِبٍ تِسْعَةُ أَعْشٰارِ الْعِلْمِ وَ أَیْمُ اللّٰهِ لَقَدْ شٰارَکَکُمْ فِی الْعُشْرِ الْعٰاشِرِ** ؛ به خدا سوگند علی بن ابی‌طالب علیه السلام از نه دهم علوم و دانشها (به لطف پروردگار) بهره‌مند است و به خدا سوگند در یک دهم باقی مانده (که در اختیار مردم است) شریک است».[۳]

این سخن را با حدیث دیگری پایان می‌دهیم. محمد بن یوسف بلخی شافعی در کتاب خود چنین آورده است:

«از علی علیه السلام روایت شده است که روزی در مجلسی عمومی فرمود: «**سَلُونی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونی**...؛ از من سؤال کنید پیش از آن که مرا از دست دهید»، از من دربارهٔ آسمانها

۱. *استیعاب*، جلد ۲، صفحهٔ ۵۰.

۲. همان، صفحهٔ ۵۲.

۳. همان، صفحهٔ ۵۰.

سؤال کنید که به همهٔ بخشهای آن آشنا هستم. مردی از میان جمعیت برخاست و گفت: ای پسر ابوطالب اکنون که چنین ادعایی کردی بگو ببینم در این ساعت جبرئیل کجاست؟ امام علیه السلام مقدار کمی سکوت کرد و در فکر فرو رفت سپس سر برداشت و فرمود: من همهٔ آسمانهای هفتگانه را جستجو کردم و جبرئیل را نیافتم و تصور می‌کنم تو جبرئیل باشی. سؤال کننده گفت: آفرین آفرین بر تو ای فرزند ابوطالب، پروردگارت به تو بر فرشتگان مباهات می‌کند. این سخن را گفت و سپس از نظر حاضران پنهان شد.[۱]

در ضمن آگاه‌تر بودن حضرت به طرق آسمانها به جهت اهمیّتی است که آسمانها نسبت به زمین دارند.



نکته

نقش هجرت در اسلام

می‌دانیم تاریخ اسلام بر اساس هجرت نوشته شده است؛ یعنی مسلمانان مبدأ تاریخ خود را میلاد پیامبر اکرم گرفته‌اند و نه بعثت او، بلکه مبدأ را سال هجرت قرار داده‌اند و این نشان می‌دهد که مهم‌ترین فصل زندگی مسلمانان هجرت است و در واقع هجرت بود که صفحهٔ جدیدی در تاریخ اسلام گشود و سرآغاز حکومت اسلامی و پیشرفت مسلمانان در همهٔ زمینه‌ها شد.

محیط مکه علی‌رغم تبلیغات سیزده ساله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، آمادگی برای پذیرش اسلام به طور کامل را نداشت، زیرا سران زورمند قریش سعی داشتند هر حرکتی را که بر ضد خود می‌دیدند در نطفه خفه کنند؛ آنها بت‌پرستی را حافظ منافع کثیف خود و توحید را مزاحم می‌دانستند؛ ولی پیامبر اکرم گروهی از جوانان پاکدل را در این مدت،

۱. *احقاق الحق*، جلد ۷، صفحهٔ ۶۲۱. همین روایت با کمی تفاوت در *بحارالانوار* (از کتاب *فضایل* شاذان بن جبرئیل) جلد ۳۹، صفحهٔ ۱۰۸، حدیث ۱۳ نقل شده است.